

هفته بی آهو

اینجا.. زون!

یغما گلرویی

عنوان: هفته بی آهو

موضوع: شعر نو

شاعر: یغما گلرویی

دفتر شعری از یغما گلرویی بنام « هفته بی آهو »

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [زون](#)

شماره اثر

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق چاپ و کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

توضیحات

سایت اینترنتی: www.zoon.ir

بخش پشتیبانی: <http://support.zoon.ir>

نشانی ایمیل: info@zoon.ir

اطلاعات تماس

ناظم ما می گفت
پیش بزرگترها فظولی موقوف
و من فضول بودم
نه دسعت به سینه ی سکوت
نه سربراهمشق مسیر مدرسه
تجدیدی هزار مرتبه نوشتن تکرار نخواهد شد
تجدیدی دوستت دارم گوشه ی کتاب جبر
تجدیدی مداوم ترکه و تنبیه
تجدیدی برپا ناشنیده ی معلم
تجدیدی برجا نماندن زنگ آخر
تجدیدی دیوار کوتاه ته حیاط
فراش فربه مدرسه به گرد گریز من هم نمی رسید
بر نیمکت سبز همان پارک سوت و کور می نشستیم
جریمه های عاشقانه ی خود را رج می زدم
آن زن ستاره دارد
آن زن عشق دارد
آن زن ترانه دارد
سوالهای ساده قد می کشیدند
چرا آن ماهی سیاه به دامنه ی دور دریا نرسید ؟
چرا پدربزرگ که با دعاهای مداوم من زنده نشد ؟
چرا کسی گوش آقای مدیر را نمی کشد
وقتی داد می زند و حرفهای بد می گوید ؟
مگر خط کش برای خط کشی کردن دفاتر نیست ؟
پس چرا آقای ناظم راه استفاده از آن را نمی داند ؟
این خطوط خون مرده از کف دستهای من چه می خواهند ؟
دانستن مساحت مثلث به چه درد من می خورد ؟
و هیچکس از کسان من نمی دانست
که با همین سوالهای ساده بی حصار
راهی به سواحل ستاره باز خواهیم کرد
راهی به رهایی رویا
و خانه ی شاعری بزرگ
که رو به ایینه دعا می کرد

Zoon.ir

در دیدار نخست آن همه خورشید
دستادست تو بودم
گفتی : سه قلب سر به زیر نشانی خانه ی اوست
و باد بی قرار
روسری سیاه تو را به نام من دزدید
در زدیم
صدای سرفه خبر از آمدنش می داد
به نگاهی درد تمام ترکه ها را از خاطر برد
گفتم : آزادی ام , آزادی ات , آزادی مان
صرف آرزو چه دشوار است پدر
جوابش تلخ بود دردی هزار ساله
جمجمه ی پدرانمان خشت مناره ی چنگیز است
بهترین خاطراتمان از اسکندر به جا مانده
در بهار بی بار و برگی زیسته ایم
چگونه می خواهی چنارمان سبز باشد ؟
در پناه سه استکان حقیقت گریستیم
پاسفت کرده بود

باد دلواپس آذرماه را به یاد آر
کوچه های عریض آشتی کنان
هم صدایی دف ها و دست ها را
گفتم : آن چشم ها را
از کدام آهوی رو به جاقو امانت گرفته یی ؟
گفتی : گواه گریه خدا داد است
بعد از آن بود که معنی نمناکی آسمان را فهمیدم
بعد از آن بود که ارتفاع علاقه ایمان آوردم
بعد از آن بود که دستهای من
موطن تمام ترانه های باران شد
واپسین سطر تمام نامه ها
به هزار بوسه ی ساده می انجامید
به دل دل دوباره ی دیدار
به عبور سر نیزه ی نیاز از بناگوش گناه
به نگاه رسواگر ماه از درز پرده ها
به فاصله یی کوتاه و سوسوی سیگاری که فروغ
زندگی می نالیدش
چه قدر آرامش قبل بعد طوفان زیبا بود
نه نیازی به رسیدن رویا
نه میلی به خلاصی خواب
تنها سرانگشت نوازش عطر آشنای علاقه و
سکوت سکرآوری در حوالی خواب و بیداری
کاش از آغوش آن همه آسودگی بیرون نمی آمدیم

از قدیم گریه در قبیله ی ما می گفتند
وقتی که باد قاصدک سیاهی را با خود بیاورد
گوشه ای از اینه آسمان می شکند
من همیشه از زنگهای ناغافل تلفن ترسیده ام
در عبور این همه زمستان زمهریر
حتی یک خبر از بیداری باغ
تولد تابستان به من نرسید
غزال پا در گریز گریه ها
پر
بامداد نخستین آخرین
پر
اما کلاغ سیاه شب
از بام ما پر نمی زند

یادت هست می گفتم صدای من
این من در سوگ سلام ستاره نشسته
به آواز غمگنانه ی قنات خشکیده می ماند ؟
وقتی که اسبهای عرق کرده ی باد یالایال می تازند
و چاه های تشنه عبورشان را
های می کشند
در برهوت شنپوش
تو اما صدایت گواه بیداری بود
پس چرا به دخمه پریدی ؟ خش نوا مرغ
بی بی بهشت بابونه
خاتون نور
در گرماگرم آن شوریده سری
تن به باد سپردنت چه بود ؟
به خدا نوشتن از بادبک باد برده ی بوسه دشوار است
ساده نیست سوگ شمار شهامت شن ها بودن
وقتی دریا
با جاروی بلند موجش مدام
دامنه ها را درو می کند
بگو چه بگویم در تداوم تاراج این همه تیردار ؟
بگو چه بگویم در خاموشی خورشید ؟

چراغش در بی چراغی این خانه می سوخت
و دلش از بی خیالی این جماعت
تنها در این خانه گربه ها شاخ می زدند
تنها در این خانه
سکوت علامت بیداری ترانه بود
وقتی درخت را به جرم جوانه قرنطینه می کردند
و طبیبان بی شرم شوکران
تشخیصشان گشودن رگها بود
وقتی سلاخان حرفه یی
شمع را در شقاوت میدان گردن می زدند
تنها در پناه سایه ی او ایمن بودیم
حالا مرا ببین که در این غروب ممتد
مترسک باغستانی را مانم کارگرانش گرسنه
کلاغ ها دیگر نمی آند
بر افسانه هی بذریاشان حلقه زنانه
حلقه زنان

تنها برای تو می نویسم بی بی باران
سیاه پوس دل سفید
دل سفید مو سیاه
مو سیاه رو سفید
رو سفید آسمان و اینه
گفتی ناقدان نادان این کرانه
در علت اعتمادت به دریا خیالبافی خواهند کرد
حق با تو بود پیشگوی شریف گریه ها
بسیاری در جواب به دریا زدنت جفنگ می بافند
بگذار که این راز
تنها سر به مهر صندوق بغض های من باشد
می دانم که در پس کرباس سفید
به کلمه ی تالمات روحی دلکان می خندیدی
حالا مرا ببین در هجوم همه ی اینهمه هوچی
تمام حرفهایشان زیر خط کمر بند است
مدام برایم از صفوف چپ و راست این کرانه می گویند
من اما دست چپ راستم را هم نمی شناسم
تنها می دانم که به قول فروغ
روشنی خواب است
می دانم که ماست
به حرف هیچ سایه ای سیاه نخواهد شد
می دانم که زیر طاقهای پل های سنگی این شهر
هنوز خوابگاه کودکان گرسنه
می دانم که به دستبوس هیچ سروری نخواهم رفت
می دانم که هنوز رهایی عریان رویا میسر نیست
جناح من نگاه تو بود بی بی باران
تو را او بامداد را
تا طنین واپسین ترانه ی نانوشته به یاد خواهم داشت
هراسم نیست از شب و
بیدلی اهالی خنیا و خرناسه
که آنچه می نویسم آنچه خوانده می شود را
کودکان عاشق فردا
با چشمهای بیدار و عادلشان قضاوت خواهند کرد

پس یک دقیقه فریاد به پاس صبوری ستاره ها
هزار ترانه صدا
به احترام آن همه خاطره ی زخمی
تو به من آموختی
که در مرگ نور
نباید سکوت کرد

Zoon.ir